

# نقد سلفیه بر تصوف

## نقد سلفیه بر تصوف

از مخالفان تصوف، طرفداران جنبش وهابیت (پیروان محمد بن عبدالوهاب، متوفی 1206) و سلفیه (پیروان محمد عبده، متوفی 1323) اند که تصوف را انحراف از اسلام، مخرب و تماماً بدعت می دانند. از قرن دوازدهم به بعد، برخی تحولات اجتماعی از جمله فشار سلفیه و وهابیت سبب شده است تا مشایخ برخی طرق صوفیه برخی عقایدشان را تعدیل و بعضی اعمال را که حساسیت عالمان اهل سنت را برمی انگیزد، ممنوع کرده اند. در ادامه این نوشتار مطالبی در مورد تصوف و رابطه آنها با اهل سنت و سلفیه و وهابیت بیان خواهد شد.

تقریباً تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم صوفیان نیز مانند فقها و محدثان از علمای دین محسوب می شدند و اغلب مشایخ بزرگ مانند سفیان ثوری (متوفی 161)، حمدون قِصَّار (متوفی 271)، حسن بصری (متوفی 279)، ابوحمزه بغدادی (متوفی 289)، عمر بن عثمان مکی (متوفی 296)، جنید بغدادی (متوفی 297) و ابوالقاسم ابراهیم نصرآبادی (احتمالاً متوفی 372) فقاقت و تصوف را باهم جمع کرده بودند (توفیق بن عامر، ص 7، 8، پانویس 3، ص 23؛ کامل، ص 152). ابن ابی یعلی در طبقات الحنابله (برای نمونه رجوع کنید به ج 2، ص 57، 243، 247، 252) نام بسیاری از صوفیان را در شمار فقیهان حنبلی درج کرده است. تا قرن چهارم صوفیان و فقیهان در مجالس یکدیگر حاضر می شدند و باهم به بحث و گفتگو در باره مسائل فقهی می پرداختند و حتی صوفیان به علت وجاهت نزد عامه، در مجالسشان از برخی فقیهان به علت اهتمام در امور دنیا انتقاد می کردند (توفیق بن عامر، ص 8 و پانویس 3؛ طبلاوی محمود سعد، ص 37-40؛ برای نمونه رجوع کنید به قشیری، ج 2، ص 732-733). پیشوایان مذاهب فقهی نیز مانند امام شافعی (متوفی 204) و احمد بن حنبل (متوفی 241) از برخی صوفیان به نیکی یاد کرده اند (توفیق بن عامر، ص 8، پانویس 3؛ ابن جوزی؛ صفه الصفوه، ج 2، ص 332). هرچند در برخی موارد، مطالبی از قول پیشوایان مذاهب فقهی، علیه صوفیان نقل شده، ولی در آنها ذکری از نسبت ارتداد و تکفیر صوفیان نیست (رجوع کنید به ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص 369، 384، 419).

به هر حال به علت همین ارتباط نزدیک صوفیان و فقیهان و اینکه کلمه صوفی مرادف با زاهد و عابد بود و صوفیان از جمله اهل سنت و جماعت شمرده می شدند، در کتاب های ملل و نحل، حتی تا اوایل قرن پنجم از آنان به عنوان گروهی مستقل یاد نشده است (توفیق بن عامر، ص 10؛ نیز رجوع کنید به ابن حزم، ج 2، ص 114؛ بغدادی، ص 317).

بتدریج از قرن سوم، با تشکیل حلقه های درس صوفیان بغداد و سخنان صوفیانی مانند سرّی سَقَطی (متوفی 253)، یحیی بن مُعَاذ (متوفی 285)، ابوحمزه بغدادی، جنید، ابوالحسن نوری (متوفی 286) و ابوسعید خَرَّاز (متوفی 286) درباره توحید، عشق و سیر، بر سر این مسائل بحث هایی در گرفت. همچنین عقاید صوفیان در باره عزوبت، عزلت از خلق، تفویض امر به خداوند و عدم کسب و ایجاد زاویه ها حساسیت برخی فقیهان را بر انگیخت. بخصوص موضوع ارتباط و نسبت خالق و مخلوق، فقیهان را نسبت به صوفیان بدبین کرد و سخنان آنها را در این باره، به

تشبیه، حلول و اتحاد تعبیر می کردند. بدین ترتیب بتدریج صوفیانی مانند ابوسعید خراسی، ذوالنون مصری (متوفی 245)، محمدبن عیسی (متوفی 279)، سهل بن عبدالله تستری (متوفی 283) و احمدبن عطا (مقتول 309) مورد آزار و تهمت قرار گرفتند ( رجوع کنید به توفیق بن عامر، ص 21-12؛ نیز رجوع کنید به ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص 420).

شدیدترین برخورد با برخی صوفیان، محاکمه حلاج در اوایل قرن چهارم بود (توفیق بن عامر، ص 23). گفته شده که اولین انتقاد از صوفیان را احمدبن حنبل کرده و بیشترین حملات از جانب مذهب حنبلی نسبت به برخی صوفیان صورت گرفته است (همان، ص 37-38).

ظاهراً اولین کتابی که بر ضد صوفیه در قرن چهارم نوشته شده، کتاب التنبیه والرّد علی الالهواء و الیدع اثر ابوالحسین ملطی (متوفی 377) است. وی در این کتاب نام صوفیان را نیاورده ولی از گروهی از اباحیان به نام روحانیه یاد کرده که می پندارند ارواحشان در ملکوت سیر می کند و بهشت را می بینند (ص 92-95؛ نیز رجوع کنید به بدوی، ص 93-95). ویژگی هایی که وی برای این گروه یاد می کند تقریباً مشابه با کسانی است که صوفی معروف معاصر وی، ابونصر سراج (متوفی 378)، آنها را در اللمع (ص 409، 428-429) «مترسمین به تصوف» (غافلان از حقیقت تصوف) دانسته است (نیز رجوع کنید به بدوی، ص 94-95).

از منتقدان مهم اهل سنت در قرن ششم، ابوالفرج عبدالرحمان ابن جوزی (متوفی 597) است. وی قسمت اعظم کتاب معروف خود تلبیس ابلیس ( رجوع کنید به ص 181-427) را به نقد آرا و آداب سلوک و رفتار صوفیان اختصاص داده است. به نظر او از جمله خدعه های شیطان با صوفیان ترک کسب و کار و نکاح، عزلت گزینی، پوشیدن خرّقه - که حکم لباس شهرت را دارد - رواج سماع، غنا، رقص، نظر بر أحداث (برنایان)، اعتقاد به حلول و اتحاد و ادعای عشق الهی است. وی در کتاب دیگری به نام صیدالخطر (در جاهای گوناگون، برای نمونه رجوع کنید به ص 54-60، 106، 108، 202-205، 298، 352) به نکوهش صوفیه پرداخته، اما از کتاب تلبیس ابلیس او مخالفان صوفیه بیشتر استقبال کرده اند (ابن جوزی، تلبیس ابلیس، مقدمه خیرالدین علی، ص 3). با این حال وی مشایخ اولیه صوفیه را «سلف صالح» می داند و از جمله بدعت گذاران محسوب نمی دارد ( رجوع کنید به طبلاوی محمود سعد، ص 41-42). وی در صفه الصفوه نیز از بسیاری از صوفیان به نیکی یاد کرده است (برای نمونه رجوع کنید به ج 2، ص 334 به بعد).

از دیگر منتقدان بزرگ صوفیه در قرن ششم و هفتم ابن تیمیه (متوفی 728)، از عالمان اهل سنت است. وی صوفیان را به سه دسته تقسیم می کند: صوفیه الحقایق، صوفیه الارزاق و صوفیه الرسم. به نظر او تنها گروه اول اهل زهد و عبادت و از صدیقین اند. او زهاد بصره را از این جمله می داند. صوفیان ارزاق ساکنان خانقاه اند و صوفیان رسوم نیز به لباس و آداب ظاهری و انتساب به صوفیان اکتفا کرده اند (طبلاوی محمودسعد، ص 49). بدین ترتیب، ابن تیمیه با همه صوفیه سر انکار و مخالفت ندارد. او حتی برخی اهل سکر ( رجوع کنید به سکر و صحو) مانند بایزید بسطامی را چنانچه اعمالشان مخالف شرع نباشد، معذور می داند و آنها را از پیروان وحدت وجود، مانند ابن عربی و حلاج، جدا می کند (ابن تیمیه، ج 1، ص 176-178؛ طبلاوی محمودسعد، ص 73). وی همچنین در آثارش از مشایخ اولیه تصوف دفاع کرده و حتی کتابی در مقامات و احوال صوفیه به نام التّحفة العرّاقیه فی الاعمال القلیبیه نوشته است (ابن تیمیه، ج 1، ص 84، 94، 186؛ توفیق بن عامر، ص 51؛ طبلاوی محمودسعد، ص 5-7).

شدیدترین حملات ابن تیمیه بر صوفیان بخصوص بر ابن عربی در رساله ای است که به شیخ نصر منیجی نوشته و در آن از معتقدان به اتحاد و حلول و وحدت وجود انتقاد کرده و سخنان آنان را شبیه غالیان و نصارا دانسته است (ابن تیمیه، ج 1، ص 169، 175-179). با این حال، او عقیده ابن عربی را در باره وحدت وجود به اسلام نزدیکتر می شمرد، اما پیروان و شارحان اندیشه

های او را همچون صدرالدین قونیوی و عقیف الدین تَلِمَسَانی به بدترین نوع کفر متهم می کند (همان، ج 1، ص 183-186). به طور کلی ابن تیمیّه با صوفیانی که تصوف را به زعم او به فلسفه و افکار بیگانه با اسلام درآمیختند، مخالفت کرده است (طبلاوی محمودسعد، ص 5-6؛ نیز رجوع کنید به ابن تیمیّه، ج 1، ص 179، 183-189).

ابن تیمیّه به مسائلی مانند تفضیل ولایت بر نبوت، و معصومیت اولیا، که برخی عرفا بدان اعتقاد دارند، اعتراض می کند و این امر را محجوب داشتن پیامبر اکرم می داند. او اعتقاد به وحدت ادیان را نیز سبب الغای مفهوم دیانت و تعطیل رسالت می شمرد (توفیق بن عامر، ص 43-45؛ نیز رجوع کنید به ابن تیمیّه، ج 1، ص 54 - 59، 63-64) و با این عقیده که کشف و الهام راهی برای اخذ احکام شرعی باشد، مخالفت می کند (رجوع کنید به ابن تیمیّه، ج 2، ص 169-172). ابن تیمیّه بر سر برخی از این موضوعات با طریقه هایی مانند شاذلیه و رفاعیه، قلندریه و ملامتیه (ملامیه) مخالفت های شدیدی کرد. البته خشم و افکار بزرگان این طریقه ها را نیز بر انگیخت (توفیق بن عامر، ص 48-50؛ نیز رجوع کنید به ابن تیمیّه، ج 1، ص 64-65، 142-144؛ بخش 10: تصوف در مصر).

شاگرد وی، ابن قَیِّم جوزیه (متوفی 751)، فقیه حنبلی، با برخی از نظریات ابن تیمیّه درباره صوفیان موافق بود ولی خود او از طرفداران تصوف به شمار می رفت و سعی در نزدیک کردن عقاید صوفیه با دیدگاه های اهل سنت داشت. وی در کتاب مدارج السالکین برخی انتقادات استادش را به خواجه عبدالله انصاری رد کرده است (توفیق بن عامر، ص 51-52).

بدین ترتیب، تقریباً تا قرن هشتم علمای دین کم و بیش از میراث صوفیه بهره می بردند و از اقوال و احوال مشایخ صوفی در کتاب های خود ذکر می کردند. بعلاوه بزرگترین صوفیان تا قرن هفتم و هشتم از میان اهل سنت برخاستند (کامل، ص 60-61) و بیشترین حملات نیز از سوی عالمان دینی به برخی از صوفیان یعنی حلاج، ابن فارض، ابن عربی، ابن سَبَعین، و غالباً به آرایبی چون وحدت وجود و تأویل قرآن بوده است (بقاعی، ص 66، 76، 150 به بعد، 213-217). از جمله این مخالفان زین الدین عمر بن ابی الحرام کتانی (متوفی 738)، ابوحنیفان محمد بن یوسف اندلسی (ابوحنیفان غرناطی)، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفی 748)، تقی الدین علی بن عبدالکافی سُبُکی (متوفی 756)، ابن هشام (متوفی 761)، ابن خطیب (متوفی 766)، ابن خلدون (متوفی 808)، شمس الدین اسماعیل بن ابی بکر مقروی (متوفی 875)، برهان الدین بقاعی (متوفی 885) این حجر عَسَقَلَانی (متوفی 852) هستند (همان، ص 150-178). البته برخی علمای اهل سنت نیز مانند جلال الدین سیوطی (متوفی 911) و احمد بن حَجَر هَیْتَمی (متوفی 973) به دفاع از این صوفیان برخاسته و در رد مخالفان کتابهایی تألیف کرده اند (حلمی، ص 130-131؛ توفیق بن عامر، ص 54 - 55).

به طور کلی در میان علمای اهل سنت تا به امروز تقریباً دو جریان عمده در برابر تصوف وجود داشته است: گروهی که با جنبه هایی از تصوف موافق ولی با برخی آرا و آداب صوفیان مخالف بوده و تصوف سنی (تصوف مشایخ اولیه تصوف، تقریباً تا قرن چهارم) را از تصوف باطنی (اهل غلو) یا تصوف فلسفی - که نمایندگانش حلاج، ابن عربی و پیروانشان هستند - جدا می کنند. این گروه، از نمایندگان چنین تصوفی شدیداً انتقاد می کنند و آن را متأثر از عرفان هند، مسیحیت و فلاسفه یونان می دانند (ابوریان، ج 2، ص 65-180، 67؛ کامل، ص 31، 178، 185-189).

گروه دیگر از مخالفان تصوف، طرفداران جنبش وهابیت (پیروان محمد بن عبدالوهاب، متوفی 1206) و سلفیه (پیروان محمد عبده، متوفی 1323) اند که تصوف را انحراف از اسلام، مخرب و تماماً بدعت می دانند. البته در میان سلفیه کسانی هم هستند که برخی از صوفیان سده

